



سهیل تنه‌انماند

■ نیلوفر حاجی رحیمیان

آموزگار پایه پنجم، دبستان پسرانه ناحیه ۲



نیلوفر حاجی رحیمیان فارغ التحصیل کارشناسی ارشد مدیریت و روان‌شناسی آموزشی از دانشگاه امام جواد (ع) است. وی از مهر ماه ۱۳۸۷ در دبستان پسرانه حضرت جوادالاثمه (ع) در سمت آموزگار پایه سوم و از سال ۱۳۹۴ به عنوان مسئول آموزش پایه سوم این مجتمع فعالیت می‌کند.

چند روز اول مهر سپری شد. پس از فروکش کردن هیاهوی شروع سال تحصیلی، بیشتر توجهم به دانش‌آموزان جلب شد. هر بچه برای خودش عالمی داشت. بچه‌ها یکی پس از دیگری خودشان را برای یادگیری آماده می‌کردند. در این بین متوجه سهیل شدم. با بقیه بچه‌ها فرق داشت. صورتش درهم کشیده و ناراحت بود. هر چه می‌خواستیم به او نزدیک شوم و صحبت کنم، چراغ سبزی به من نشان نمی‌داد. هر روز با فکر سهیل به خانه می‌رفتم. رفتار عجیب او مرا سردرگم کرده بود. با کسی صحبت نمی‌کرد. رابطه خوبی هم با هیچ‌یک از بچه‌ها نداشت، فقط یک گوشه ساکت و آرام نشسته بود. هر بار دلیل کارش را می‌پرسیدم، به طریقی از جواب دادن فرار می‌کرد. دنبال راه چاره بودم. در درس اول فارسی به قسمت جذاب «صندلی صمیمیت» رسیدیم. هر سال برای بچه‌ها این قسمت از درس شوروشوق زیادی به همراه داشت. دانش‌آموزان باید کلمه‌ای را انتخاب می‌کردند و با پانتومیم به دوستانشان می‌فهمانند که منظورشان چیست. سهیل را صدا زدم. ناگهان مثل فتر از جا پرید. جلوی کلاس آمد و خیلی سریع کارش را شروع کرد. سعی می‌کرد با دست و پا صورت، منظورش را برساند و چقدر هم عالی بازی می‌کرد! بچه‌ها سریع متوجه شدند منظورش چیست. خودش گفت: «خانم اجازه، می‌شه یه پانتومیم دیگه هم اجرا کنیم.» باورم نمی‌شد که سهیل گوشه‌گیر و ساکت می‌خواهد بازی کند، آن هم جلوی بچه‌ها! خیلی خوشحال شدم. به او گفتم: «حتماً یک پانتومیم دیگه هم اجرا کن.» بچه‌ها از

پانتومیم سهیل خیلی خوششان آمد. خود او هم آن روز خیلی سرزنده و شاداب بود. جواب سوالات را هر چند دست‌وپاشکسته می‌داد. پس از پایان کلاس، وقت را غنیمت شمردم

و به او گفتم: «امروز خیلی خوب بازی کردی.» حال خوش او باعث شد آن روز به سوالاتم پاسخ دهد. با چند سؤال فهمیدم که سهیل در منزل اسباب‌بازی‌های زیادی دارد و دوست ندارد آن‌ها رها کند و به مدرسه بیاورد. کم‌کم

آنچه را موجب گوشه‌گیری و ناراحتی‌اش شده بود، یافتیم؛ سهیل در درس املا و ریاضی بسیار ضعیف بود، اما بازی را خیلی دوست داشت. البته بچه‌های دیگر هم یادگیری با بازی را دوست داشتند.

در آن سال تصمیم گرفتیم هر روز برای تدریس یا حداقل برای تمرین و تکرار درس‌ها طرح‌درسی بر مبنای بازی آماده و از بازی‌های مختلف استفاده کنیم. کلاس درس، فوق‌العاده برای بچه‌ها لذت‌بخش شده بود. خودم هم واقعاً به این کار علاقه زیادی داشتم؛ چون هر روز شوروشوق را در چشمان

بچه‌ها برای یادگیری هر چه بهتر می‌دیدم. آن‌ها خوب یاد می‌گرفتند. اگر روزی به هر دلیلی یکی از دانش‌آموزان نمی‌توانست به مدرسه بیاید، ناراحت می‌شد و والدین او از من می‌خواستند تا بازی آن روز را فردایش انجام

دهیم تا کودک آن‌ها هم در بازی شرکت کنند. به همین دلیل غیبت‌های آن سال بسیار کم شده بود. همه را مدیون سهیل بودم؛ چون واقعاً او بود که تلنگر انجام بازی برای تدریس را به ذهن من زد. نتایج مثبت بازی را در علاقه‌مندی بچه‌ها به درس و مدرسه و افزایش میزان و سرعت یادگیری آنان دیدم.

من در کلاس با سه نوع بازی برای بچه‌ها تدریس می‌کردم. ابتدا «بازی‌های حرکتی»، روزهای اول بچه‌ها خیلی سر و صدا می‌کردند؛ اما با گذاشتن قانون برای انجام

بازی، بچه‌ها خیلی زود به این شرایط عادت کردند. آن‌ها این نوع بازی‌ها را خیلی دوست داشتند. بازی باید انرژی داشته باشد تا بچه‌ها با آن یاد بگیرند؛ مثل املا یا بادکنکی. در این بازی تعدادی کلمه را که ارزش املائی داشت، روی تابلو کلاس می‌نوشتیم و وقتی کلمه‌ای را

می‌گفتم، بچه‌ها باید با بادکنک به آن کلمه می‌زدند، آن‌ها از این کار لذت می‌بردند. بازی‌های شبیه به این را برنامه‌ریزی کرده

بودم تا در کلاس اجرا کنیم. گاهی وقت‌ها بازی‌ها حتی به صورت مسابقه برگزار می‌شد. مثلاً تعدادی کارت را که افعال مختلف روی آن نوشته شده بود، به بچه‌ها می‌دادم و آن‌ها

باید کارت‌ها را با توجه به جملاتی که روی تابلو نوشته شده بود، پیدا می‌کردند و در جای مناسب خود قرار می‌دادند. هر کس سریع‌تر تمام کلمات را سر جای خودش قرار می‌داد برنده بود. نوع دیگر بازی که در کلاس انجام

می‌دادیم، «بازی‌های نشسته» بود. روی میز یا در سالن اجتماعات مدرسه این بازی‌ها را برگزار می‌کردیم. بچه‌ها گروه‌بندی می‌شدند و با مشارکت یکدیگر بازی را انجام می‌دادند. برای بعضی از درس‌ها جورچین درست می‌کردم. دانش‌آموزان با کنار هم قراردادن آن جورچین‌ها به مفهوم درس می‌رسیدند. این بازی از آرامش بیشتری برخوردار بود و کمتر نظم کلاس را به هم می‌زد؛ اما بالاخره هر کار مفیدی شاید سختی‌های خاص خودش را داشته باشد.

بازی بعدی که با بچه‌ها انجام می‌دادم و آن‌ها بسیار به آن علاقه داشتند، بازی با رایانه بود که به آن «بازی‌های رایانه‌ای» می‌گفتم. با برنامه‌های خاص برای بچه‌ها بازی‌هایی آماده می‌کردم. آن‌ها به نوبت می‌آمدند جلوی کلاس و با سیستم من این بازی‌ها را انجام می‌دادند. کار با رایانه و بازی‌های رایانه‌ای بچه‌ها را بسیار شاد می‌کرد و همیشه منتظر این نوع فعالیت بودند.

بله، من در یک سال تحصیلی توانستم همه بچه‌ها و به خصوص سهیل را با وارد کردن عنصر بازی به آموزش، به فراگیری علم تشویق کنم. سهیل در درس املا پیشرفت چشمگیری داشت و دیگر از آن بچه آرام و گوشه‌گیر خبری نبود. هنوز پس از گذشت چندین سال با سهیل در تماس هستیم. او همیشه از دوران خوش ابتدایی صحبت می‌کند. شایان ذکر است ساخت

بازی برای بچه‌ها بسیار دشوار است؛ اما اگر از بازی‌های ساده شروع کنیم و به سمت طراحی بازی‌های مناسب، پیشرفته و متناسب با سن دانش‌آموزان پیش برویم، کم‌کم این مشکل هم آسان می‌شود. اگر ما دانش‌آموزان را از پشت نیمکت‌ها

بیرون آوریم و آن‌ها را در کارهای گروهی وارد کنیم، بسیاری از این مشکلات حل می‌شود. □

باورم نمی‌شد که سهیل گوشه‌گیر و ساکت می‌خواهد بازی کند، آن هم جلوی بچه‌ها!

همه را مدیون سهیل بودم؛ چون واقعاً او بود که تلنگر انجام بازی برای تدریس را به ذهن من زد.

من در یک سال تحصیلی توانستم همه بچه‌ها و به خصوص سهیل را با وارد کردن عنصر بازی به آموزش به فراگیری علم تشویق کنم.